

دکتر محمود شفیعی

سخن سعدی

از نظر سبک و دستور زبان

گلستان

(۴)

۱۶ - حذف «همه» (صفت مبهم یا قید) بقرینه :

گفت : همه شب در مناجات و (همه) سحر در دعای حاجات .

۱۷ - حذف قسمت مقدم از فعل مرکب بقرینه :

چنین که من .. دوست دارم در جهان کسی (دوست ندارد) :

۱۸ - حذف مضاف الیه یا ضمیر اضافه :

هر دورا بخانه‌یی کردند و در (خانه) بگل بر آوردند .

۱۹ - ساختن صفت از مصدر عربی با پیشوند « ب » :

خدمت سلطان اگر چه عزیز است ، جامهٔ خلقان (۱) « بعزت تر و خوان

بزرگان اگر چه لذیذ است ، خردۀ انبان خود را « بلذت تر » . چون بریش آمد

و بلعت « شد .

۲۰ - تقدیم اضافه بر وصف (خلاف معمول) بضرورت :

پسران وزیر ، ناقص عقل (بجای پسران ناقص عقل وزیر) .

۲۱ - ضمیر « او » برای جمع :

نیکبختان بحکایت و امثال پیشینیان پند گیرند زان (۲) بیشتر که پسینیان بواقعهٔ

« او » مثل زنند .

۲۲ - آوردن اسم بصورت جمع برای رعایت سجع :

بر مرکب استطاعت و سوارانند و نمی دانند . (۳) با آیه ای که در آیه ۲۲ آمده است :

۲۳ - شیوه آوردن فعل حکایت (۳) : اهل بلاغت - ۲۶

پادشاهی را شنیدم ... هر مزدرا گفتند ... یکی از ملوک را شنیدم ... چرا گفتم بشهر اندر نیایی ؟ مردم آزاری را حکایت کنند ... لقمان را گفتند ... مریدی گفت مر پیر را ... گدایی هول (۴) را حکایت کنند ... مالدار را شنیدم ... و جز اینها .

۲۴ - فعل لازم در معنی متعدی :

فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردی و بگسترده ... تا بنات نبات در مهد زمین و پرورد ، (بجای بگستراند و پروراند) .

۲۵ - مطابقت صفت و موصوف (یا مسند جمع برای مسندالیه جمع) :

این « مدعیان » در طلبش « بی خبران » اند .
« من و تو » هر دو « خواجه ناشانیم » .

۲۶ - جمله مقلوب برای وزن یا سجع یا بعلت بلاغی :

حکمت محض است ، اگر لطف خداوندگار
خاص کند بنده بی مصلحت عام را (۵)

از عهده شکر آن نعمت برون آمدن نتوانم .
هم پیش تو ، از دست تو ، گر خواهم داد .

یکی از بزرگان گفت پارسایی را .
گفتم زبان تعرض مصلحت آن است که کوتاه کنی .

عتاب آغاز کرد که : مرا در حال بدیدی چراغ بکشتی (۶) .

عجب آنکه غراب (۷) از مجاورت طوطی : هم بجان آمده بود .

۲۷ - توجه يك عامل به دو معمول (باب تنازع) : ۲۷ -

من (حذر) نكرم شما و حذر ، بكنيد .

بهمه حال (حال) اسیری که زبندی برهد

بهرتر از و حال ، امیری که گرفتار آید .

۲۸ - حذف ادات شرط :

دوست را چندان قوت مده که (اگر) دشمنی کند تواند . ۲۸ -

۲۹ - گفت بجای گفته یا گفتار :

ملك را «گفت» درویش استوار آمد .

عالمی را که «گفت» باشد و بس ...

«گفت» عالم بگوش جان بشنو ...

۳۰ - بای تأکید در اسم :

... بارها «بترك» سماع فرموده است (۸) .

و بلد... اکنون «بقصاص» فرموده اند (۸) .

۳۱ - مصدر عربی در معنی قید (انصاف بجای انصافاً) :

«انصاف» از این ماخولیا (۹) چندان فرو گفت ...

«انصاف» برنجیدم . «انصاف» در سر و روی هم افتادیم ...

۳۲ - فعل جمع یا «هر که» و «هر کس» (صفت مبهم) :

«هر که» حمال عیب خویشتن «اند» .

« هر کس » از گوشه‌بی فرا رفتند ، ...

۳۳ - تانیث عربی در فارسی (بندرت) : ... - ۸۶

« فقیره » در ویشی « حامله بود .

۳۴ - داعی بجای من (ضمیر متکلم) :

« داعی » در آن سفر ، هم پیاده (بود) .

۳۵ - امر بصورت التزامی :

معشوق هزار دوست را دل « ندهی »

ورمی دهی آن دل بجدایی « بنهی »

بجای مده و بنه یا : باید ندهی و باید بنهی . نوعی احترام به جدایی

۳۶ - حذف حرف عطف و ربط :

پادشاهی را شنیدم (که) بکشتن بیگناهی اشارت کرد .

کسی مزده پیش انوشیروان عادل آورد (و) گفت ...

اسکندر رومی را پرسیدند (که) دیار مشرق و مغرب بچه گرفتگی ؟

لقمان را گفتند (که) ادب از که آموختی ؟ گفت از بی ادبان (که)

هر چه از ایشان در نظرم ناپسند آمد از فعل آن پرهیز کردم .

در خبر است ... (که) هر گاه که یکی از بندگان ... دست انابت بامید

اجابت ... بردارد (و) ایزد تعالی در وی نظر نکند (و) بازش بخواند (و)

باز اعراض کند (و) بازش بتضرع و زاری بخواند (۱۰) :

۳۷ - اختلاف زمانها در فعل (بقیاس امروز) :

... و زهرچه گفته‌اند و « شنیدیم » و خوانده‌ایم .

... عمل در « بنامند » پای مگس (۱۹)

... تا قدرت بر خود «بجنبیده باشد» پدر من به بهشت رسیده بود :

۳۸ - «مر» در مفعول برای تأکید :

نو «مر» خلق را پریشان برای چه می کنی ؟
 ملك روى از این سخن بهم آورد و «مر» اورا زجر فرمود (۸) و گفت :
 گفت ای خداوند : بنده در این حالت «مر» خداوند را خطا نمی بیند :
 تقدیر ... بود که «مر» این بنده را مکر و هوی برسد . «مر» ایشان را رسوا کنی
 و خود را بی اعتماد :

۳۹ - مصدر عربی بجای صفت :

جوانمردی را جراحی «هول» (۱۱) رسبید ،
 کدایی «هول» (۱۱) را حکایت کنند ...
 ۴۰ - فعل جمع برای اسم عام مفرد :
 «کژدم» را ولادت معهود نیست ... بیل احشای (۱۲) مادر را «بخورند»
 و شکمش را «بدرند» و راه صحرا «گیرند» .

۴۱ - توالی و تنسیق صفات (بی حرف عطف) (۱۳) :

... جوانی معجب ، خیره رای ، سرتیز ، سبک پای ... معلم کتابی دیدم ...
 ترشروی ، تلخ گفتار ، بدخوی ، مردم آزار ، گدا طبع ، پرهیزکار که ...
 مکتب اورا به مصلحتی دادند : پارسای ، سلیم ، نیکرو ، حلیم که ...
 جوانی بیدرقه همراه من شد : سپریاز ، چرخ انداز ، سلحشور پیش زور
 که ...

۴۲ - شیوه استعمال فعل وصفی :

... رنجیده نگه کرد و گفت :

باری زبان تعنت (۱۴) دراز کرده همی گفت ...

۴۳ - ضمیر «او» برای غیرانسان :

بدو (گل) گفتم که مشکى يا عبيرى ...
 کتاب گلستان توانم تصنيف کردن که باد خزان را بر ورق «او» دست
 تطاول نباشد و ... در این کتاب درج کردیم و برخی از عمر گرانمایه بر «او»

خرج :

۴۴ - معرفه بجای نکره :

يکى علم آموخت و «ديگر» (۱۵) مال ائدوخت .
 يکى ضعيف بود که بهر دوشب افطار کردى و «ديگر» (۱۵) قوى که ...
 شکوفه «گاه» شکفته است و «گاه» خوشيده (۱۶) .
 درخت «وقت» برهنه است و «وقت» پوشيده

خارکنى را ديدم «پشته» فراهم آورده ...

«اعرابى» (۱۷) را ديدم در حلقه جوهريان بصره .

۴۵ - «آن» صفت اشارى در تاکيد معرفه :

گفت «آن» دروغ وى پسنديده تر آمد مرا زين (۲) راست که تو گفتى .
 شهباهى دراز در «آن» پاي درخت برحق بنايديم .

۴۶ - جمع بستن جمع عربى بروش فارسى :

«آحوران» (۱۸) بهشتى را دوزخ بود اعراف

از دوزخيان پرس که اعراف بهشت است

۴۷ - مضارع محقق الوقوع بصيغه «اضى» :

چون بدنيساي دون فرود «آبسد»

به عسل در «بماند» پاي مگس (۱۹)

مراوهر که بر «آری» مطیع امر تو گشت

خلاف نفس که فرمان دهد چو بیافت مراد!

- ۱ - ژنده و پوسیده ۲ - تخفیف بدون ضرورت ۳ - امروز فعل حکایت را
مقدم می‌دارند ۴ - بمعنی هایل و هولناک ۵ - یعنی حکمت محض است اگر
بلطف خدا، بنده خاصی مصلحت عام را انجام دهد ۶ - کشتن چراغ یعنی خاموش
کردن ۷ - زاغ ۸ - فرمودن یعنی دستور دادن، امر کردن ۹ - مخفف
مالیخویا ۱۰ - امروز حذف واو عطف با علامت نقطه گذاری مشخص میشود
۱۱ - هول در معنی هایل نظیر زید «عدل» و شعر «شاعر» ۱۲ - آنچه درون
سینه و شکم باشد ورونه ۱۳ - ممکن است بعضی صفتها را بصورت اضافه خواند
ولی حذف عطف بهتر بنظر میرسد ۱۴ - خرده گیری و سرزنش ۱۵ - ممکن است
در اصل «دودبگر» بوده است چه پیشیتیان دو دیگر را بمعنی دوم آورده اند ۱۶ - خوشیده
= خشکیده ۱۷ - ظاهراً باید اعرابی باشد ۱۸ - در عربی «حور» جمع
حوراء یعنی زن سیاه چشم است. مفرد گرفتن جمع مکسر عربی در فارسی نظایر فراوان
دارد. ۱۹ - یعنی در دنیا چنان گرفتار شود که مکس در عسل.

پوزش خواهی و توضیح

در مقاله شماره پیش، زیر هر شاهد خطی کشیده بودم که با حروف
درشت تر بچاپ رسد. اتفاقاً و برخلاف معمول همه آنها را داخل پرانتز
گذاشته‌اند. چون خودم نیز بعضی کلمات یا عبارات را که برای توضیح آورده
بودم در پرانتز بود لذا مقاله مغشوش می‌نمود تنها درایت و حسن تشخیص
خوانندگان دانشمند و گرامی است که این نقیصه را جبران می‌کند.

در این مقاله شواهد را در «گیومه» و برخی توضیحات را در «پرانتز»

گذاشتم.

دکتر م. شفیع